

الهي الهى انك انت الغفور انك انت العفو ان عبدك هذا آمن بحلمته  
رحمتك وتوجه الى بيوت فردائتك وانجذب بايات قدماك  
واشتعل بالنار الموقدة في شجرة وحدائتك وسمع منك ولبي نك  
وتحل كل مشقة وبلاء في سبيك ثم عرج اليك وصعد الى المقعد  
الصدق في نكوكك اى رب ابدى في جوار رحمتك الكبرى واكنه  
في شجرة التلوي واستعد من كوشر الملقاء واجعله آية رحمتك  
في نكوكك الابهى انك انت سامع الله عاد يا جمال الالب

ع ع ع  
ع ع ع

هو الله

ايرب ترن تجم الامم وجولتها وغرور المنى وصوتها على عبدك الفريد  
الوحيد الغريب في بيحك الانتم وتطر توارد السهام وتتابع الرمان  
وتحاشر الشيوف وتكثف الصفوف من كل الارباب والاشاء  
فصبرت اتصال مائة نول انهم النخيل كالمدل وغدت تحاشر توارد  
البيوف

السیوف اعداد تجمله تحت الفلاد و مع هذه البتیه الدجاء، و المصیبه لعیناً  
 قام الاجاء، علی اشده اجفاء، و دخلوا بالآلی فی میدان الکفاح بهام و سنان  
 و سیوف و رمح و صوبوا الببال الی عبدک الاغزل من الاستلاح و ظنوا  
 یا آلی بان هذا هو العلاح و النجاج هیات هیات فوف بیرون انفسهم  
 فی مادی الردی و حفرات الشقی و غمرات العمی و یوحون و یبکون علی  
 ما فرطوا فی جنب الله و استکوا حرمة الله و نقضوا میثاق الله و کمسوا رایة الله  
 و فرقوا کلمة الله و شتتوا شمل مرکز العهد و نثر و امان نظم ید الفضل ای رب  
 اتخذوا میثاقک هزواً و عهدک ملعباً و سعودک مغنماً و مرکز میثاقک بجزایا  
 ایرتب اغفر ذنوبهم و استر عیوبهم و کفر عنهم سیئاتهم و ارجهم الیک جمعهم  
 تحت لواء میثاقک و اخلع عنهم القمیس الرمث و البسم رداء التقیس  
 انک انت الکریم الرحیم ر ع

ای رفیق اگر بدانی که بچه جتی قلم گرفته و بتحریر این نیمقه پرداخته البتہ  
 بجزد ملاحظه در شوق و شغف آلی و وجد و طرب کنی که الحمد لله چنین غمخوار غمگسار  
 دارم و چنین یار مهربانی که در چنین اضرانی و بلا یاء و مصائب بی کرانی و گردا

عذابی باین نسبت بنکارش جواب نامه پرداخته و بایاداران هدم کشته  
 در یومیکه تذاب کل مرصعة عمّا رصعت و تضع کل ذات عمل عملها و تری اناس  
 سکاری و ماهم سکاری و لکن عذاب الله شدید او بذكر بدیع دوستان  
 سدید پرداخته و بدرگاه احدیت عجز و نیاز چنانکه که تأیید و توفیق بخش و عتقا

### ف ر م ا ع ع

ان رفیق آیات میاید که در ایام شرف بقا، الله بچه اشغال و انجذاب  
 با تو ملاقات می نمودم و بچه در بانی صحبت می کردم و چه قدر محبت بنهادم  
 آن انست و محبت و موافقت فراموش نشود قدر آنرا بدان اگر تو  
 فراموش نمائی من تنایم و از فضل و بود حضرت احدیت ملتمس که آثار  
 آیات آن ملاقات را الیوم ظاهر و عیان فرماید ای رفیق در هر کور  
 اگر چه امرات ظاهر ولی بوضوح این کور اعظم در هیچ کوری امر و ان  
 بود چه که این دور مبین در جمیع شئون ممتاز و در کل مراتب بمثل  
 ولی نظائر و اشباه و در این کور نیز هیچ امری بوضوح و ثبوت  
 و قوت و عظمت عهد و میثاق نه بطل قدم و اسم اعظم روحی لعباده لفظا  
 از جمیع

از جمیع جهات ابواب و ساوس و دسانس و شبها تراسد و فرمودند  
 و از برای نفسی محل تردد نگذاشتند سی سال قبل از صعود در مواضع متعدده  
 از کتاب اقدس که ناخ و همین بر جمیع کتب است بصراحت و توضیح  
 من دون تأویل و توضیح سبیلراوانیه و دلیل رالاج فرمودند و تکلیف  
 الهی و دینی و روحی و ظاهری و باطنی کل را تعیین کردند و سی سال جمیع  
 اطفال ملکوت را از پستان کتاب اقدس شیر عنایت فرمودند تا این  
 ضوابط و روابط الهیه در کینونات بشریه تکمیل نام حاصل نماید و حسن رزق  
 امر الله چون سدسید حدید حصین و متین شود و کسی رخنه نتواند بمین کتاب  
 را با وضوح تصریح تعیین فرمودند و مرکز یشاق را شهره آفاق کردند و گذشته  
 از بیان شنای باثر قلم اعلی و نص صریح ابی کتاب عهد نازل و جمیع  
 شبهاست محتمله را زائل فرمودند بقتسمیکه دور و نزدیک و اهل افریک  
 و امریک و ترک و تابییک کل از این آوازه در غلغله و ولوله افتادند  
 و صیت این عهد و صوت این یشاق گوشزد جمیع اهل آفاق شد  
 باوجود این معدودی محدود هوسه وری نمودند و او نام بهتره

با کلاه تری نایت برتری جویند و بعلوتی چون بعض نفوذ در ميثاق خواهند  
 و راه سنگری پویند که مرکز ميثاق را منستی آفاق کنند و قطب ارض  
 عهد را خارج از محیط اشراق هیات هیات هرگز آقاب عهد بقرت  
 اهل عهد پوشیده نشود و رخ مرآبان همسات نفاشان رنجیده نگردد  
 و سیل فیض بهاران مبشتی خاک مسدود نشود و نسیم ریاض ميثاق  
 مقطوع نگردد فوف <sup>یسعون</sup> نقرات هذا القور و نعمات هذا القور  
 من الملاء الاعلی سبحان ربی الابی هناک <sup>ینطقون المؤمنون</sup> و <sup>لم یزلوا</sup>  
 تا الله لقد آثرک الله علینا حال ملاحظه فرمائید که این ترزل و تردد  
 چه شری بخت اهل فتور دارد آیا در بحر رحمت اخروی مغرور کردند یا  
 خود در شئون دنیوی معرور شوند لا والله بلکه عاقبت هر ترزلی در تحت  
 ابلق نذلان ابدی مظلوم گردید یا الله نسیان عهد و عیان ميثاق سبب  
 نورانیت و به در بیروت اعلی و ملکوت اهبیب یا اقترای بر مرکز حیاتی  
 و ابتلای و حید فرید آفاق سبب روشنائی روی در ملاء اعلیست اگر  
 این دلائل و براین کفایت نه نص کتاب اقدس و کتاب عهد را نشان  
 هر قدر

هر مثنی از ملل عالم مسید بهمیم و بدون گفتگو سوال مینمائیم که بموجب  
 این نفوس الهیه چه اقتضای نماید آیا چه حکم خواهد نمود خواهد گفت که این  
 نفوس بجهت اطاعت است یا مخالفت بجهت اعانت است یا امانت  
 بجهت خصومت است یا رعایت آیا در هیچ کوری نفوس کتاب اقدس بود  
 و یا نفوس خاتم عهدی بود با وجود این آباء و اجداد حضرت اعلی و جمال  
 قدم و اسم اعظم روحی لهم الفدا چون شیعه بودند بجهت کلمه من کنیت  
 مولاه فذا علی مولاه از سائرین متنفر بودند و حال حضرات مترنزمین آباء  
 و اجداد جمال قدم و حضرت اعلی را بجهت اینکه عمری نبودند شیعه شنیده اند  
 و در جمیع اوراق شبهاشان تکفیر غیب شیعه نموده اند بی در آثار  
 مبارک ذکر شیعه شنیده است ولی مراد شیعیانی بود که اعراض از  
 حضرت اعلی در یوم ظهورش نمودند و صد هزار نفوس شهید کردند نه شیعیانیکه  
 تابع حضرت امیر و ائمه اطهار علیهم السلام بودند چه که جمیع اجداد جمال  
 قدم و اسم اعظم و حضرت اعلی روحی لعبادها الفدا شیعه بودند و بری از  
 هر مخالفی پس در این صورت اصحاب ظاهره چه شد باید گفت این



دو شمس حقیقت استغفر الله از اصحاب شنبه بودند سبحان الله

فرمانید که غرض چه میکند که بگئی انسان کور بشود و تیز میان صحیح و سقیم

و غث و ثنین نمیدهد و این کلمه کفایت کتاب من دون مبین صحتش

از عمر است که گفت تسبیح کتاب الله و بپذیرد بگر محتاج یعنی مبین نیستیم

و اساس نزاع و جدال و خصومت و تشبیت و تفریق را گذاشت

و عداوت و بغضاء بین دوستان و اصحاب حضرت انداخت

این کلمه اساس جمیع ظلمها و طغیانها و عصیانها بلکه سبب نون ریزها

گشت و چون مطلع بر حقایق و قایع بعد از حضرت رسول گردید

شهادت میدهد که اس اساس دین الله از این کلمه برهم خورد و جنود

نفس و هوای هجوم آورد و راسخ در علم معزول و همول گشت و

هر شخص جهول و مجنول چون ابوهریره و ابو شعیب ان معزز و مقبول کرد

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه اسیر و حقیر و خانه نشین شد

ولعن الله الناقه و راکبها و قائد یار و نشین گشت لا فتی الا علی

لا سیت الاذ و الفقار سرگشته تلال و قمار شد و الشجرة الملعونة

فی القرآن

فی القرآن بر عرش خافت و در سلطنت استقرار یافت انما  
 بضعة منی من اذا ما فقد آذانی در بیت سخن گریست تا هلاک شد و عایشه  
 با پاک بجز آن جان پاک با قومی سفاک و هتاک شتافت و بخت  
 و بخت و لو عشت قفیلت معزز و مکرم گشت این کلمه حسبنا کتابه  
 تیغ و شمشیر شد و بر سر مبارک حضرت امیر خورد و سیف صارم این  
 آکله الا کباد گشت این کلمه در لیلۃ الریر نار سعیر بر افروخت و چهار هزار  
 نفر حنظل قرآن اجده اصحاب حضرت امیر را اهزله و رزله و خذله خوار  
 کرد این کلمه تشبیه شمل اجان نمود و تفریق جمع اهل و لا کرد  
 این کلمه حب اجنای جمال محمدی را بسیف و سان و حیف و عدوان  
 تبدیل نمود این کلمه نخبه کین شد و در ارض لطف خنجر جمال مبین  
 را قطع کرد و خاک را بخون مظهرش رنگین نمود این کلمه در  
 صحرای کربلاء آن مهیبیت کبری و آن فضیله عظمی را برپا نمود  
 این کلمه بسمیع ائمه اطهار را اسیر و مسجون و منفلوم و محکوم هرگز  
 کرد این کلمه سبب شد که در بین امت سرورمه بدال و زرع



وقال و ضرب و ضرب انداخت و خون کرو و رها از مسلمان ریخت

این کلمه کور فرقان رازیر و زبر نمود و بوستان الهی و جنت محمدی را چنگل

سباغ و ذآب تیز چنگ کرد این کلمه هزار و دویست سال بخویریزی غبار

را گلگون و حمر آ نمود این کلمه صد هزار گلوله گشت و بر سینه مبارک حضرت

اعلی خورد این کلمه زنجیر شد و در کردن مقدس جمال قدم افتاد این کلمه

غربت ۶۰۰ و کربت بلغار و اعصیت سخن اعظم شد زیرا خلیفه تالی چون

خواست که مبین کتاب حضرت امیر را مقهور و در زاویه سنان محصور نماید

و راسخ در عنبر امتدان و فاسق پر جهل را معزز و محترم کند و منصوص من کینت

مولاه را محتر نماید در مقابل نفس یغینا کتاب الله و سبنا القرآن گفت

لی مولاً

و استدلال بلا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین نمود و تمسک بالیوم

اکملت لکم دینکم حبت و تشبث با و لم ینفهم انا انزلنا ایک الکتاب

کرد و مبین کتاب راسخ در علم حضرت امیر را خانه نشین نمود و هر را و

ضعیف را شیر گیر کرد یکی لوکان نبی من بعدی لکان عمر روایت

کرد دیگری حدیث عشره مبشره قرائت نمود دیگری عثمان ذو البیضاء



و علی هذا المنوال سائر الاحوال <sup>کذا</sup> و اگر خلیفه ثانی اخلاصت بر این در علم  
 و مبتنی کتاب حضرت امیر مینمود و حسب کتاب الله بر زبان نیراند ابد  
 این فتن و فساد رخ نینمود و این فتن و هتک بیان نماید و سی هزار  
 مجتهد در مقابل راسخ در علم بنام زعم و محاججه بر نینخواست چه که هر یک از  
 اصحاب رسول خویشرا مجتهد مستقل شمرده از آیات و احادیث استنباط  
 حکام و عبادات و اعتقادات مینمود در این میان کسیکه همول و مغزول  
 بود حضرت امیر بود و همچنین ملا محمد تقی و سایر مجتهدین حسب کتاب  
 میدانستند و از مبتنی کتاب حضرت اعلیٰ روحی له الفدا خویشرا  
 مستغنی میشدند لهذا بآیه مبارکه و کلمه رسول الله و خاتم النبیین تثبت  
 و تشک بسته فتوی بر قتل حضرت اعلیٰ دادند و اگر چنانچه از برای  
 کتاب مبتنی واجب میدانستند اعتماد بر فهم خویش نمیکردند در حکم  
 قتل تردد مینمودند پس معلوم و واضح گشت که جمیع این فساد و فتن  
 و بلایا و محن از عدم اطاعت مبتنی مبین و عبارت حسب کتاب  
 منبعت گشت باری اگر چنانچه کتاب کفایت میکرد مبتنی منتهوس

په لزوم و آیه کتاب اقدس چه لازم کتاب عهد بجهت چه این  
آیات که در نزد کتب اجزاء موجود میخوانند و بهوجیش عمل می نمودند نهایت هر یک  
از اجزاء مجتهدی میشد و استنباطی میکرد و حکمی مجری میداشت و نهایتش  
این بود که استنباطها مختلف میگشت کار بجداله میرسید مجادله بنازع مخر  
میشد و منازعه بمقتله میانجامید و عاقبت صد هزار خون ریخته میشد و  
چیز دیگر نمیشد حال با وجود عهد و میثاق نیز آفاق سبنا کتاب میگویند  
و ای اگر آیات کتاب اقدس و کتاب عهد در میان نبود آنوقت و آنه  
نوشته و پوست این عهد را با درفش فوراً پاره پاره می نمودند و این  
غرائب و قووعات اینکه یکی از اجاب گفته بود که این رساله چگونه اورا  
شبهات است با وجود آنکه صد آیه در آن مندرج چگونه آیات  
بینات شبهات میشود در جواب بفرمایند تیر شهاب ردا علی ابابیش  
تالیف شخص کرمانی نیز محتوی بر صد آیات بینات قرآن در این صورت  
تیر شهاب را کتاب صواب باید خواند گذشته از این رساله یکی  
از نیای که در رد بهان مبین و نبأ عظیم مرقوم نموده، جمیع اعترافات

و احتجاجات خویشرا مستند بر آیات بیان نموده و بزعم خود خصوصاً  
 بیستار از قاطع بر جمال مبارک شمرده و آیات حضرت اعلیٰ روحی  
 نه الفداء درج کرده در اینصورت باید گفت آن رساله جمله آنها  
 شخص کتاب مبین است یا الهام علیین و از اغرب غرائب  
 آنکه اعتراضات اهل زلزال بر این عبد مطابق احتجاجات اهل سلا  
 بر جمال ذواتجلال است طابقوا النعل بالنعل ولی از برای این عبد  
 مفریاتی جعل کردند و بر آن رد نوشته اند و ولوله در آفاق انداخته  
 و آتش برافروختند و غرمن بیگانه و خویش بوختند و اذا قبل  
 اثم لا تنسوا فی الارض قالوا انما نحن صلحون الا انهم لم یفسدوا  
 ولكن لا یشرعون ملاحظه نماید اعالیٰ از برای این عبد خلق نمود  
 پس محاججه بآیه من یدعی قبل الالف نمودند و حال آنکه جمال قدم  
 و اسم اعظم رومی تریبه الفدا این عبد را از کودکی رضیع ثدی  
 عبودیت فرمود و در آغوش خضوع و خشوع و رقیقت پرورش  
 داد و بنسبت بزرگی درگاه احدیت الهیه امیکل موتیت رازینت  
 بخشید

بنشینید تا در قطب امکان علم یثاق بنشینیم عبودیت کبری مومن  
 گردد و سراج عهد در زجاج رقیقت بچویت عظمی و تاج شود عبودیتی  
 در ابداع ظاهر گردد که در جمیع عوالم تحقیق باید و شبیه و مثل و نظیر  
 در این عهد نداشته باشد لهذا این عهد سلطنت عزت ابدی را باین  
 عبودیت صمیمه تبدیل نمایم و سر بر اثر را باین صیر تغییر مبادله نمایم  
 و این حنیض ادنی را با وج اعلی تحویل بخویم راه بندگی پویم و امر  
 عبودیت گویم در دامن کبریا در آوریم و اشک حسرت ریزم و مخر  
 و نیاز آرم که ای دلبر کیتایم و خداوند بیهمتایم قوت و قدرتی بخش و تاب  
 و توانی عطا فرما قوی را نیروی ملاء اعلی بخش و اعضا را تا بید ملکوت  
 ای جوار صرا سواخ غیبی ده و ارکان را الواح ملکوتی فرما تا بر عبودیت  
 بمال احدیت چنانکه لائق و سزاوار مؤید کردم و بر بندگی آستان مقدس  
 چنان که باید و شاید موفق شوم ای محیط در بسط فقر و فقار راه ده  
 همین در خلوتکده جو و هبای مسکن بخش خاک ره دوستان کن  
 و بخار آستان فرما عبودیت ملکوتی بخش که فوق توانائی نیست



ورقیت ناموتی ده که انزل مراتب بندگیست توتی قوی و قدیر  
 توتی مستدر و بی نظیر شمع برافروز که پر توش روشنی آفاق شود  
 و ناری ایقاد کن که حرارتش شده بر سبع طباق زند دلمار اصبط الهام  
 کن و جانهارا مشرق انوار ای پروردگار در دمندان را در مان  
 کن و هو شمندانرا مرم ایوان افق علیین را بنور مبین روشن نما  
 و ساعت دلمار ارشک گلزار و گلشن کن هر یک از اجبارا بنجم دی  
 نما و هر یک از اهل و فارا کو کبی ساطع در افق اعلی نهالهای حدیقه  
 رحمانیت را طراوت و لطافت بخش و نورسیدگان بارگاه احدیت  
 را صاحت و ملاحظت ده بندگان دیرینت را انوار علیین فرما و  
 آزادگان قدیم را شریاران اقلیم نسیم کن رویشان برافروز و  
 خویشانرا مشک جان فرما و آفاقرا معطر و مغبر نما دستشان بدیستان  
 نما و لفتشان اولو لئلا برمانشان ثعبان مبین کن و دلیشان زخات  
 علیین نصیرشان شدید القوی کن و نصیرشان جنود ملکوت ابی  
 باری مقصد مترزلین این که باین وسائل و اراجیف بنیان بشاقرا

بجلی از بنسید براندازند و اساس عهد را از بیخ و بن برکنند ولی  
 از این غافل که فیض شامل نجم آفل نگردد و غیث باطل شیئی باطل  
 نشود انوار ملکوت ظلمات لیل دیخور نشود و آیات لاهوت بنوش  
 اهل غرور نگردد عنقریب آیات آیات عهد موآج گردد و انوار ساطع  
 میثاق کوکب و تاج این سیل عظیم ابیاری هفت اقلیم نماید و آن  
 نور مبین پر تو افشانی بر روی زمین بسبط غربا محیط سما، گردد  
 و کشور خاک سپهر افلاک شود آبجوی ماء معین شود و شعله دلجویی نذر  
 مبین باری ای اهدم قدیم این عهد را امید و طید بود که یاران  
 هر بان در تهاجم بلا یاء و تاج رزایا، و هجوم عموم بر ایا و شدت  
 مصیبت کبری و بلیه عظمی و تسلط اعداء و تهج بحر قضا هر یک زهر  
 طاهل را درمان کردند و رنخم مانل را مرهم کامل شوند عدو صائل را  
 سپر حائل کردند و تیر و شمشیر دشمنان را مانع و دافع حال آنان نیز  
 تیغ جفا کشیدند و نصیحت میر و فاشنیدند و حمو و اغمخلال این چه  
 بهار اسپندیدند عهد و میثاق را در شقاق کردند و واسطه ایستادند

را اس استلاف نمودند نور مبین را لیل بهیم خواندند و اشراق علیین  
 را اعراق جبین شمردند حسن حسین را گد اشکند و دانه کلین را هجا متین  
 سخنان نمودند نقص قاطع انسیا غسیا نمودند و برهان لامع را هز افسر یا  
 گرفتند مبین منصوص را مقتضوس ابناج کردند و بنیان برصوص را  
 همدوم اساس انگاشتند یکی رئیس المشرکین نامید و دیگری عدو  
 مبین شمرد یکی بی عصمت گفت و دیگری بی عفت خواند یکی شکایت  
 کرد و دیگری روایت از بند و صعود آتش فساد بر افروخت و مرکز  
 جند نقض عهد آموخت اطفال همد آئین سروری گذاشتند و بولم  
 و کمان هتری خواستند و برتری بستند و بهر وسیله تخدیش از گاه  
 و تشویش یاران نمودند جمیع او را ق اخبار در اقطار و اشعار  
 خبر صعود نیز آفاق را با نقض میثاق توأم اعلان نمود از جمله خیر  
 روزنامه ایران در اسلامبول این خبر مهول را با طبل و دهل  
 اعلان کرد و در ادراپا بعضی رساله تالیف نمودند و این متاع  
 کثیف را در انظار عموم عرضه کردند این ناقصین مدتی در کین نشستند

عاقبت بعد از سه سال ادعای از برای این عبد فرض و تمهین  
 نمودند و با کوس و کرنا عریضه در روی زمین از آخستند و این عبد را  
 مصداق آیه مبارکه من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنه کامله انه  
 کذاب مفتر نسل الله ان یؤیده علی الرجوع ان تاب انه هو انتو اب  
 وان اصغر علی ما قال یبعث الله علیه من لای رحمہ انه شدید العقاب  
 دانسته اند و این آیه را در کل رسائل خویش با قلم جلی مرقوم  
 نموده اند ولی دقت نمایند که چه فتوی در حق این عبد فرید و حمید  
 دادند در روان رساله ذکر ادعای الوهیت و ربوبیت و شرکت  
 با جمال مبارک فرموده اند و در نظر رسالهها و داخل این آیه را مرقوم  
 نموده اند دیگر تاکی این فتوی مجری گردد و من لای رحمہ بشد بد جدید  
 جبل و رید این و حمید را مستلوع نماید ولی این عبد در حق نفسی فتوی  
 مذہم و تکفیر و تفسیق ننمایم و اسناد شرک مذہم نہایت نیست  
 کہ نصیحت کنم و بر رجوع بر میثاق دلالت نمایم فمن شاء فلیعیل  
 و من شاء فلیترک ان الله غنی عن العالمین و ما انت علیہم بکلیل

۵۶۷  
 گوینم و است علیهم سبیله نوانم و علیکم بانکم دانم و است  
 تشریح گشایم و زبان ابتهال بازکنم و رب ابد قومی فاقتم را عیون  
 گویم و سینه را هدف صد هزار تیر جفا نمایم و چهره و فایره تمام  
 و زخم افترار ابرام ابتهال نم و در داهل بغض را در مان سریع بهکشت  
 جویم صبر و تحمل خواهم و انکس و تبیل جویم کینه زاری کنم و موی  
 و بیقراری نمایم عجز و نیاز آرم و فریاد و فغان نمایم که ای پاک  
 یزدان این قوم در ظل سدره منتها بودند و در ریاض جنت ناوی  
 آتشی در قلوبشان شعله زد و مغلوب الهوی و مسلوب النهی غریبه  
 اند انتند و علم و لوله افراختند و نرد او نامی باختند که شاید علم  
 یشاق منکوس گردد و حقیقت رجا مایوس نور مبین افول نماید  
 و ظلام لیل بهیم محسوس جوید مرکز پیمان فراموش شود و نار نه  
 الموقده نوا موش گردد زمان عهد در دست اطفال صد افتد  
 و شمع شب افروز پیمان از اریح بغضاً آینه د گردد نیز یشاق  
 غروب کند و خفاش شقاق نیمه به بیرون زند پرتو حقیقت

مفقود و کتون کردد و مثلت مجاز سر پرده بگردون زند مرکزمد

تبدیل یابد و محرمیاق تحویل حال اینعبه را درصون حمایت

مصون نمودی و میثاقت را محفوظ و مثبت بنیان سپانرا برآ

و دست تقاول ناقصین را کوه ساختی ولی نقض عهد گردن گیرشد

و مانند اغلال و زنجیر و انا جعلنا فی اعناقهم الاغلال فی الی الا

فهم مقصون تحقیق یافت ای پروردگار بقوت و اقتدار این زنجیر

بردار و اعناق را از اغلال ربانی بخش گردنهار را آزاد کن و دلها

قیر کو نزار روشن و شاد فرما خشکان را بیدار کن و بیوشانرا هوشیار

اطفال ر ضیع را بیدی عزیز دلالت فرما و کودکان پخرد را بدبتان

حنایت هدایت نما مست بادۀ غرور را رسم خضوع و خشوع آموز

و زنجیر شکن کبر و عن را آداب عبودیت تعلیم نما این پچارگان نمانند

و این کودکان نوحه و سان و بی خردان ندانند و نشناسند و انجام

نبینند نام جویند و راه جفا پویند تو انتباه بخش و اشتباه

از میان بردار هدایت کن و عنایت فرما و بطل سدره میثاق



دلالت نمائند در سایه شجره انبیا راحت جان یابند و کام دل جویند و بشر  
 بی پایان رسند و مقامشان بلند گردد و قدرشان ارجمند غزت قدیمه یابند  
 و موهبت عظیمه از آغاز سر فرازتر گردند و از پیش عنایت بیشتر یابند ای  
 پروردگار تا بیدبخش و توفیق عنایت کن این ابریره را زائل کن و این  
 فحاش حائل را مٹاشی و باطل نسیم جان بخش بوزان و دل‌های مرده را زنده  
 کن باران رحمتی بار و این گیاه افسرده را تر و تازه نما حدائق قلوبدا  
 جنت ابری کن و حقائق نفوس را ریاض بلا، اعلی ای قدیر رجوی  
 این عبدپذیر تویی توانا تویی بی‌پتا و از اغرب غرائب آنکه سه سال  
 قبل نوشته از مدینه الله عاق نزد جناب اقا محمد مصطفی علیه بهاء الله <sup>علیه السلام</sup>  
 میشود و از ایشان سوال مینمایند که این لوح مبارک است یادون آن جناب  
 مذکور آنورق مزبور را نزد جناب اقا میرزا اسدالله ارسال مینمایند و استفسار  
 از حقیقت کیفیت میکنند آنورقه چون ملاحظه گردید بعضی از آثار مبارک  
 را پراکنده نفسی جمع نموده یعنی چند فقره از اینجا چند فقره از آنجا جمع نموده  
 و در میان این فقرات ع ع مرقوم نموده و آن ورقه بعضی فقراتش نیست

سراته من سدره النار من وراء قلنم النور علی بقعه الامیرکان بالروح  
 مشهورا و بعد این بر قوم فسجانک اللهم اسئلك بذاتک الغیب  
 فی کمن البقاء و بذکرک العلی الاعلی ع ع و بجمال القدس فی فردوسک  
 الاهی باری در جواب باقا میرزا اسدالله تأکید شد و باقا محمد مصطفی علیه  
 بهاء الله بر قوم گردید که این لوح بعضی فقراتش از جمال قدم و بعضی نه  
 این را بعضی از مترزلین مخصوص ترتیب داده اند و در افواه اجناس  
 اجای الی انداخته اند تا شیوع یابد و چون شایع گشت خواهند گفت  
 که ایز اثابتین ترتیب داده اند و ایضا سبب تحذیش اذنان ضعفا خواهند  
 نمود پس باید هر کس این نوشته در دستش آمد مخواند این قضیه در سه  
 سال پیش واقع و الا آن جواب در بغداد موجود و جمیع اجای بغداد  
 مستلح و چون جناب فروغی در این ارض بزیارت آستان مقدس سفر  
 شد در نزد جمعی ذکر این نوشته شد بکرات و مرآت و تکرار گفته شد  
 و تأکید گشت که این نوشته اصل ندارد بلکه ترتیب مترزلین است و با  
 بجلی مینمود حال این ایام سر مکتوم مکتوف شد حضرات آن نوشته را

دست آویز کرده و ضعف را توشیش میدهند که تریف شده و حال  
آنکه تریف تر لرزین چون آفتاب مشود و واضح و مطبوع و در جمیع  
آفاق منتشر آیات سوره اسکل بعضی را بکلی از سوره اسکل برداشته و بعضی را  
تفسیر داده اند حال ملاحظه فرمائید که این مظلوم ساکت و صامت  
و اهل فتور چه قدر جور و اعظم شرور را با بابتین نسبت داده اند و حال  
آنکه در اکثر اوراق بخط کاتب تحریف واقع و آنچه خواستند کرده اند  
و بنص جلیل این عبد مبین کتاب مبین است و آثار آنچه در تحت تصدیق  
ایغبند شایان اعتماد نیست مگر با اثر قلم اعلی آن نیز باید نهایت وقت  
و نفس دقیق شود که نقطه تزیید و تنقیص و تصحیف نگردد قضیه فاقبلوه  
بتصحیف فاقبلوه شد از خاطر زور پادشاه شام نورالدین سلجوقی امر  
نامه بطلب نگاشت عبارتش این بود اذ او صلکم امری بذافا حصوا کل  
الیهود فی حلب یعنی جمیع یهود حلب را بشمارید کاتب بعد از توفیق و تمهیر  
فرمان غفلت نمود گسی نقطه از فضلات بالای حای احصوا گذاشت  
اخصوا شد بورد فرمان جمیع یهود مظلوم جمع نموده بالای عظیمی بر آن

۱۱۵  
بیارگان وارد آوردند چون کیفیت منتشر و مسموع پادشاه گشت بسیار  
بر آشت و دشنام گفت و از غضب برافروخت و کاتب را آورد  
عقاب ساخت چون حقیقت مسند معلوم گشت مشهود شد که این  
تضعیف و تحریک را یک ذبابه ضعیف نموده ملاحظه فرمائید تضعیف  
و تزیید نقطه چه ظلم عظیم و فساد شدید برپا نمود از این قیاس کنید  
علی الخصوص جمیع امانات و اوراق این عبد امتزلین غضب و ضبط  
نمودند حقیقت این قضیه آنکه جمال قدم و اسم اعظم روحی و ذاتی  
و کبر سنوتی لعنۃ المقدسة الفدا در ایام اخیر و تئیکه در فرارش  
تشریف داشتند این بعد تبصر رفت و شب و روز در راحت اقدس  
بودم دلهای پر خون و اشک مانند جیون و با این حالت با کثرت خدمات  
مبارک مشغول بودم روزی فرمودند اوراق من را جمع کن از این  
فرمایش چنان طپش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که شرح نتوانم  
مکرر امر قطعی فرمودند محض اطاعت با کمال ارتعاش دل و دست مہارت  
جمع اوراق نمودم و دو جانله بسیار بزرگ بود که در وقت تشریف بردن

بقصر و مراجعت بنگاه جمع اوراق و ما يتعلق محبوب آفاق در آن دو  
 جانفیه گذاشته باشد باری اینعبء مشغول بجمع کردن بود که میرزا محمد آقا  
 وارد شد اینعبء چنان متأثر و مضطرب بود که خواست بزودی از  
 تأثرات جمع اوراق خلاص شود بی اختیار با و گفتم تو نیز معاشرت  
 نما باری جمع اوراق و امانات و خواتم و سببهای هر مای مقدس را  
 در آن دو جانفیه گذاشته بستیم فرمودند تعلق بتو دارد بعد رزیه کبری  
 رخ نمود و ارکان عرش متزلزل و ظلمت فراق آفاق را احاطه نمود  
 صبح نورانی بشام ظلمانی تبدیل گشت شمس حقیقت بظاهرا از اصبأ  
 افول نمود و بر آفاق بصائر سطوع فرمود سراج هدی از ملأ ادنی  
 صعود نمود و در زجا جبه ملأ اعلی بر افروخت دلها غرق خون شد  
 و جگر ما پرسوز و گداز گشت ناله و حنین بلند شد و گریه و زاری باوج  
 اشیر رسید جمیع ملل از وضع و شریف در قصه جمع شدند و کافه  
 متأثر و متحیر مصیبت کبری و لا تسمع لهم همسا فضلا و علما و ادبای  
 ملل شتاز سینه و شیع و نصاری قصاید غمنا در ماتم و رزیه کبری نشا

نموده در کمال تاثیر و تاثیر و تأسف و تحسّر علی ملا الشهاد قرائت و تلاوت  
 مینمودند و جمیع درتایش و نیایش و بزرگواری نیر آفاق بود و اعتراف  
 بر عظمت و جلال و جمال و کمال حضرت کبریا و الفضل با شهدت به کمال ابراً  
 باری اینعبد در این فرخ عظیم و اضطراب شدید با چشمی گریان و قلبی  
 سوزان و کبدی بریان وارد غرّفه مبارک با انحصان شد چون خواستیم  
 بعد مظهر را غسل و آب پاک و ماء طهور را بنجات آن تن چون بتور مصلّ  
 نمائیم یکی از اهل فتور با اینعبد گفت این دو جانظه را بدهید بد هم میرزا بدیع الله  
 بغرّفه خویش برد و محافظه نماید زیرا در اینجا آب موج خواهد زد اینعبد  
 از شدت صدمه کبری و قوت رزیه عظمی مدبوش و محو و فانی گشته  
 و بهیچوجه گمان چنین ظلم نیکبخت لهذا آن دو جانظه را بتمامه تسلیم نمودم  
 باری دیگر پرس که در آن روز چه حسرت و ماتمی بود و آن بامداد چگونه  
 شام گشت گریه و غم قلبها پر خون شود ورنو سیم اشکها همچون شود  
 قسم بحال قدم که بجای از حواس و احساس بیزار و بیگانه گشتم و تالی  
 صبح گریستم و یوم ثانی و ثالث نیز بر این منوال گذشت نیز



رابع نصف شب از بستر با خون جگر برخاستم که قدری مشی نمایم بلکه  
 فتوری در حرقت و سوزش جگر حاصل شود ملاحظه کردم که او را قرا باز  
 نموده اند و جستجو مینمایند چنان حالی دست داد که وصف نتوانم دو  
 رجوع بنزاش نمودم که مبادا منقذت شوند که اینغبد این قضیه را مشاهده  
 نمود در پیش خود گفتم که چون حضرات کتاب عهد جمال قدمرا ندیده  
 گمان میکنند که بواسطه او راق مبارک میتواند در امراته اخذالی کنند  
 لهذا بهتر اینست که اینغبد سکوت نماید و یوم تاسع کتاب عهد تلاوت  
 شود آنوقت اهل فتور نادم و ایشیمان خواهند گشت و این اورا  
 اعاده خواهند نمود چون یوم تاسع تلاوت کتاب عهد گشت و معاش  
 یثاق در مذاق اهل وفاق صلوات شد بخشید عربی مسرور و مستبشر  
 گشتند و بعضی مغموم و متحمر آثار بشارت کبری در وجه اجا ظاهر  
 گشت و غبار که درت غنلی در بشرة اهل هوی نبودار کرد بد لبیکه  
 جمیع حاضرین لذت شدند و از همان یوم اساس نقض گذاشته شد  
 و در نیای وهم بروج آمد آتش فساد بر افروخت و قلوب مخلصین  
 بوخت

بوخت روز بروز این آتش شده و رگشت و این عبار بندتر  
 شد تا یکی از حضرات افان توقیعی جدید داشت و استدعا نمود  
 که فوق توقیعیش بنجام مبارک مرتین گردد ذکر شد که یک خاتم  
 از خاتمهای مبارک بدید تا این توقیع را مرتین نمایم در جواب گفتند  
 خبری از خاتمهای مبارک ندارم گفته شد که جمیع خاتمهای مقدس در حلقه  
 و در کنبه مبارک بود و جانظر را من تسلیم شما نمودم گفت من ندیم  
 و نمیدانم از این جواب قسم بروح صواب چنان ارتعاشی در بدن  
 حاصل شد که وصف نتوانم حیران و سرگردان ماندم و گریان و نا  
 شدم که این چه فتنه عظمی بود و چه عظمت دها که ظاهر گشت باری جمیع  
 آثار مقدسه و الواح متعلقه باین عبد و سائر دوستان جمیع از میان برآند  
 حتی احکامیکه تعدیش در نزد این عبد موجود ملاحظه فرمائید که تعدی بچه  
 درجه رسید و این عبد ساکت و صامت بود که مبادا این راسخه کربیه  
 بچی نشود در آفاق گردد و این حوادث شنیعه بتمام معروف در نزد اهل  
 شتاق شود در آتش میو ختم و میا ختم میگیریم و نیز سیم بعد ملاحظه

شد که بلایانی که بر جمال قدم وارد یک یک پی در پی مستولی بر این  
عبد میگردد تا آنچه در علو ربوبیت ظاهر گشته انعکاسش در دنو عبودیت  
نمایان و عیان شود صورتی در زبرد آرد آنچه در بالاسی چون این مصیبت  
بعینها بر جمال قدم وارد پس بید صدمه از آن نصیب این عبد گردد  
تا عبدی اطمینانی حتی اجساک مثلی شوق یابد چنانچه در مناجات بیان مینماید  
و فی الحقیقه این فقره مناجات از لسان اینعبداست قال و قوله  
استحی و قد اخذتني الاخران علی شأن منع القلم الا علی عن ابحرین  
و لسان الابی عن الذکر و البیان و قد رایت یا الهی فی جک مالارئت  
عیون الاولین و سمعت ما سمعت اذان العالمین و قداری یا  
عبادک الذین نزلت علیهم البیان و خلقتهم لنفسی احجب من مل  
القبل کلها بحیث یفتشرون بناتک و یضربونه علی الالواح لا ثبات  
ریاستهم بعد الذی اتی ارسلته الیهم لعل یتشعرون لا فوعرتک  
لم ین خاتمک الا فی اصبعی و لا یفارق منی ابدأ و لمن یقدر احدان  
یاخذ منی لابی لمن یقرء ما نقش فیہ من اسرارک المستوره و آیاتک

۵۷۱  
الاحدیة وثنایاک المستودعہ انتہی بیانہ البدیع ملاحظہ فرمائید  
کہ چگونہ اینتہدرا از بلایا، وارده بر جمال قدم نصیب عنیم است  
آنچه بر آن مطلع انوار وارد بعینہ بر این خاکسار وارد قد تحلبت  
دموع الملاء الاعلی لبلائی و تہمت زفرات اہل الملکوت  
الابہی لکربی و ابتلائی و اعین اہل سرادق القدس تذرف بالعبرا  
من حسراتی و اکباد الملاء العالین تفتت من اخزانی و آلامی الہی  
الہی تری ایچ ناری و ضعیج سری و احتراق کبدی و شدة قلبی  
وکی احشائی و فیض دموعی و سیل عیونی و شدت کربی و بلائی  
و حرقتہ فوادى و ابتلائی ایرتہ اکمنوالی فی المرصد و فوقوا  
الی سهام المفاسد و سلوا علی سیف العدوان من کل جانب  
و اطلقوا العنان و اشرعوا اللسان و اغاروا علی ہذا القبر  
الذلیل بکل طغیان ایرتہ لیس لی نصیر و لا ظہیر و لا مجیر الا انت  
و بقتیت فریداً و حیدراً سیراً ذلیلاً بین اجانک و حیراناً فی امری  
کلما انظر الی الیمین اری نبأ طائرہ و انظر الی الیسار اری نصراً